

برآ بر بام، ای عارف

ما در مقام یک عارف، یعنی شناسنده‌ی خودمان به عنوان امتداد خدا یا زندگی، وقتی بتوانیم با تمرین فضاگشایی پی در پی، لحظاتی از گردش ذهن رها شویم قادر خواهیم بود با یک دید مافوق ذهن به جهان نگاه کنیم. این دیدن از بالای بام به ما شناسائی‌هایی میدهد که ما را به منظور نهایی از آمدن به این جهان نزدیک تر میکند:

- تنها از طریق زاری و خضوع و اظهار عجز در پیشگاه زندگی است که می توانیم مورد عنایت خدا قرار گیریم و دیدِ غرض بین او جایگزین دیدِ ناقص ما شود.

- شناسائی می کنیم جانِ پابسته‌ی ما، مانند کبوتری است که حوزه‌ی پرواز او محدود به دایره‌ی همانیدگی‌های مرکز ماست و اگر هم گاهی هوای پرواز به سرش می زند نیروی جاذبه‌ی نقطه چین ها دوباره او را بر بامِ ذهن می نشاند.

- شناسائی میکنیم علت افسردگی و غمناکی ما بخاطر همانیدگی‌ها و پشیمانی ناشی از فقدان آنهاست و تا از این دلِ پشیمان و این تنِ پریشان رها نشویم به فضای بینهایت یکتایی دست نخواهیم یافت.

- شناسائی می کنیم انسانها فطرتاً از جنس عشقند و بذریعۀ عشق در ضمیرشان در زیرِ گلِ همانیدگی‌ها پنهان است و شکوفائی آن در گرو ارتعاشِ دلِ زنده شده به عشق است و آن ارتعاش، فقط از دلِ یک عارف ساطع می شود.

- از آنجایی که دیده و دل، ارتباطِ مستقیم با هم دارند، وقتی از بالا یعنی از وِرایِ همانیدگی‌ها نظاره می کنیم چون دیدِ ما از هر گونه آلودگی پاک است شادی بی سبب از درونمان می جوشد و رویِ دل‌های غمگینِ انسانهای دیگر هم اثر شادی بخشی خواهد داشت.

- در می یابیم مرهمِ دلِ بی قرارِ ما، زندگی به تله افتاده در دردهای ماست که وقتی بر بام می آییم از خودمان می پرسیم چرا من این همه درد و همانیدگی روی هم انباشته ام؟ آیا ضرورت دارد؟ و با فضاگشایی پیوسته و ماندن روی بام، این پرسشها و بازجویی از خودمان دائماً روح ما را به چالش می کشد.

- هر لحظه که بر فراز بام هستیم شناسائی می کنیم که در یک حالت مستی و فراغت از عقل جزئی به سر می بریم و از هوش زندگی برخورداریم. با این هوش، در می یابیم که تکانهای دستِ قضا برای بیدار کردن ما از خواب ذهن نیز لطف زندگی است که میخواهد گنجِ مخفی درون ما را آشکار کند.

گنج مخفی بُد ز پُری چاک کرد

خاک را تابان تر از افلاک کرد

گنجِ مخفی بُد ز پُری جوش کرد
خاک را سلطانِ اطلس پوش کرد
مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۸۶۲

علی از دانمارک